

خطر یهود برای مسیحیت و اسلام

عدنان حداد، الخطر اليهودی علی المسیحیة و الاسلام، بیروت: دار البیرونی، ۱۹۹۷، ۲۷۲ صص.

علی اکبر علیخانی

محقق مرکز پژوهشهای علمی

مطالعات استراتژیک خاور میانه

کتاب «خطر یهود برای مسیحیت و اسلام»، با عنوان فرعی «قرائت توراتی در مورد یهود و تفکر این قوم در طول قرون»، تألیف دکتر عدنان حداد، در سال ۱۹۹۷، در قطع وزیری در ۲۷۰ صفحه توسط دار البیرونی در بیروت انتشار یافته است. این کتاب، علاوه بر سخن ناشر، دارای مقدمه مولف و سه بخش، مشتمل بر یازده فصل است که در پایان هر بخش در چند صفحه، چکیده مطالب مطرح شده در آن بخش آمده است. فصول اول تا سوم به قوم یهود می‌پردازد. در بخش دوم - از فصول چهارم تا هفتم - یهودیت در اوایل دعوت مسیح، مسیحیت در آستانه ظهور اسلام، یهودیت در آستانه دعوت اسلام و ظهور

اسلام مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در فصول هشتم تا یازدهم کتاب، در بخش سوم، مباحث اسلام و مسیحیت و مقابله اسرائیلی، آنچه اعراب مسیحی و مسلمانان باید بدانند، محاکمه مسیح و ضدیت صهیونیسم با اسلام مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه این نوشتار، به معرفی و نقد اجمالی کتاب می‌پردازیم.

چنان که گفتیم، بخش اول کتاب، دارای سه فصل است. فصل اول به بحث در مرحله ابتدایی قوم یهود اختصاص دارد و «عهد قدیم کتاب مقدس یهود» مورد بحث قرار گرفته است. بحث از حضرت ابراهیم (ع) شروع می‌گردد و در آن به قبیله گمنامی اشاره می‌شود که همراه حضرت ابراهیم (ع) از اعماق صحرای عربی به مقصد کنعان خارج می‌شود. این جریان به ۴ هزار سال قبل از میلاد باز می‌گردد. مؤلف به مراحل که این قافله طی می‌کند و در سرزمینهایی که مستقر می‌شود اشاره می‌کند و جریان به دنیا آمدن اسماعیل را به عنوان فرزند وعده داده شده از سوی خداوند - از هاجر، کنیز ابراهیم و نه از سارا زن او - مورد بحث قرار می‌دهد. سپس با

استناد به آیاتی از تورات، برخی ویژگیهای حضرت ابراهیم (ع) از نظر یهود را ذکر می‌کند. سفارش به حضرت ابراهیم و نسل ابراهیم برای عزیمت به سرزمین کنعان در تورات - که در عهد قدیم از او با لفظ «آبرام» فرزند «تارح» یاد شده - مباحث بعدی کتاب است. سپس کتاب به طور تفصیلی و با استناد آیات تورات به بحث در مورد اسماعیل - فرزند هاجر - و اسحاق - فرزند سارا - می‌پردازد و مباحث مستقلی به اسحاق و ویژگیهای او در تورات و یعقوب فرزند وی اختصاص می‌دهد.

حضرت یعقوب، از چهار زن و کنیز خود صاحب چهار فرزند می‌شود. یعقوب با غریبه‌ای قوی پنجه که گمان می‌برد در پی قتل اوست گلاویز می‌شود، ولی بعد متوجه می‌شود که او فرشته‌ای از سوی خداست، - یا خدا در قالب فرشته است - می‌گیرد و طلب رحمت می‌نماید. فرشته نام او را می‌پرسد. پاسخ می‌گوید: یعقوب، فرشته می‌گوید: پس از این خود را یعقوب نام مگذار، بلکه نام تو اسرائیل است، زیرا تو همراه خدا و مردم مجاهده کردی و پیروز شدی.

بدین ترتیب، کلمه اسرائیل به معنی خداوندگاری که مجاهده کرده است، نام حضرت یعقوب می‌شود، سپس نام خانواده. آن‌گاه گروهی از مردم (قوم و قبیله) این نام را بر خود اطلاق می‌کنند و اخیراً نام دولت است. نویسنده به تحلیل شخصیت حضرت یعقوب در عهد قدیم ادامه می‌دهد و با استناد به آیات تورات، به تبیین حالات و شرایط مختلف او می‌پردازد.

از فرزندان یعقوب، پادشاهانی همچون داود و سلیمان بر اریکه قدرت می‌نشینند، اما مستقیماً داستان زندگی یوسف، شهره خاص و عام می‌شود و مؤلف نیز آن را نقل و تحلیل می‌کند. سپس با استناد به آیات تورات به تحلیل وصیت حضرت یعقوب در مورد دفن او در سرزمین کنعان، که حضرت ابراهیم و همسرش و اسحاق و همسرش در آن دفن شده‌اند می‌پردازد و اهمیت و ابعاد مختلف آن را مورد توجه قرار می‌دهد. از این جا تا پایان فصل، بحث سرزمین مطرح می‌گردد و آیات متعدد تورات در این مورد آورده می‌شود. در نهایت، قوم بنی اسرائیل از کنعان مهاجرت کرده و در کنار برادر ناتنی خود، حضرت

یوسف در مصر ساکن می‌شوند. بدین ترتیب، مرحله بدوی یا اولیه زندگی قوم بنی‌اسرائیل به پایان می‌رسد و اینان از وضعیت زندگی قبیله‌ای خارج می‌شوند و شرایطی همچون امت را به خود می‌گیرند.

فصل دوم کتاب، مرحله نیمه بدوی قوم بنی‌اسرائیل را با بحث یهود در مصر آغاز می‌کند. در سال ۱۶۵۰ ق.م، حضرت یعقوب و خانواده‌اش به مصر می‌رسند. در سال ۱۵۲۵ ق.م، حضرت موسی (ع)، تحت تدابیر شدید امنیتی و در حالی که فرعون تمام اطفال بنی‌اسرائیل را می‌کشت به دنیا می‌آید. در سال ۱۴۵۰ ق.م، در عهد فرعون «امانوفیس دوم»، یهودیان از وادی نیل خارج شده، در صحرای سینا مستقر می‌شوند و حدود دو قرن در این منطقه می‌مانند.

نویسنده در ادامه وضعیت زندگی آنان در مصر و دلایل مهاجرت آنان را با استناد به آیاتی از تورات، مورد بحث قرار می‌دهد. بحث بعدی کتاب، به خروج یهودیان از مصر اختصاص دارد که دلایل خروج و وضعیت آنان هنگام خروج، نحوه خروج و مسایلی از این قبیل را با استنادات مکرر به آیات

انجیل، بحث و بررسی می‌کند. مسئله زمین، و سرزمین موعودی که خداوند وعده داده است نیز در همین آیات مورد اشاره قرار می‌گیرد. «یشوع بن نون»، بحث بعدی کتاب است. وی شخصی است که رهبری بنی‌اسرائیل را به منظور رساندن آنان به سرزمین موعود به عهده دارد. در آیات مورد استناد این بحث، علاوه بر اصل مسئله زمین - که مطرح شده - به اسامی مناطقی مانند «لبنان، نهر کبیر، نهر فرات، دریای کبیر، اردن، اریحا، و ...» اشاره شده است. نکته مهمی نیز که در طول این فصل به طور صریح یا ضمنی مورد اشاره آیات تورات قرار گرفته و مؤلف نیز کمابیش به آن پرداخته است، طرح مسئله زیر ظلم و ستم بودن یهود و ضرورت انسجام آنها و برخورداری از قدرت و حکومت متمرکز است.

فصل سوم کتاب، مرحله تمدن را در مورد این قوم به بحث می‌گذارد. اولین بحث این فصل، «عهد القضاة» (دوران قضاة) است که با عتنائیل (۱۳۵۶-۱۳۱۶ ق.م) آغاز می‌شود و با صموئیل (۱۰۷۹-۱۰۵۰ ق.م) به پایان

می‌رسد. وضعیت قوم بنی اسرائیل و مراحل چهارگانه آنها: عهد و میثاق، کفر ضلال، مجازات و توبه و غفران و رهایی، در ابتدای این فصل، مورد بحث قرار گرفته است. بحث دوم در مرحله تمدن قوم بنی اسرائیل، پادشاهی است. که از پادشاهی شائول از قبیله بنیامین آغاز می‌شود و با پادشاهی داود و سلیمان تداوم می‌یابد. بحث درباره شخصیت، زندگی و حکومت اینان به آیات متعددی از تورات، مستند شده است. سرزمین فلسطین و حاکمیت سلیمان بر آن نیز از جمله مباحث این قسمت به شمار می‌رود. سلیمان پس از چهل سال حکومت، از دنیا می‌رود و فرزندش «رحبعام» جای او را می‌گیرد، ولی موفقیتی کسب نمی‌کند و قبایل بنی اسرائیل از هم پراکنده می‌شوند و پادشاه به اورشلیم فرار می‌کند. ضعف و تشتت، براقوام مختلف بنی اسرائیل غلبه می‌کند و هر یک در نقطه‌ای مستقر می‌شوند، از جمله در اورشلیم، پایتخت یهود که یکی از فرزندان داود، حکومت را به دست می‌گیرد. از دیگر پادشاهان بنی اسرائیل، «حزقیال» است. در زمان نصوص مقدس، جمع‌آوری، مرتب و تدوین

می‌گردند. مؤلف اشاره می‌کند که در دوره پادشاهی وی، بین سلطه سیاسی و سلطه دینی، دائماً مناقشه وجود داشت. پادشاهان بر اساس اصول سیاست عمل می‌کردند و مردان دین، خود را موظف می‌دانستند که مراقب حرکت جامعه در چارچوب دین باشند.

در سال ۵۸۶ ق.م، با سقوط شهر قدس، دوران پادشاهی به پایان می‌رسد و ظهور تعدادی از انبیا آغاز می‌گردد، که این تحولات، نقش مهمی در اساس و مبانی دین یهود ایفا می‌کند. در این مرحله، برخی اعتقادات بسیار جدی یهودیان مورد خدشه قرار می‌گیرد که از جمله می‌توان به:

۱- اعتقاد راسخ به این که هر فرد یهودی، جزئی از اجتماع بزرگ یهودی با نظم سیاسی خاص است.

۲- اعتقاد به این که قوم یهود قوم برگزیده خداوند است.

۳- اعتقاد راسخ به این که بقیه امتها هرگز به وجود خدا اعتراف نکرده اند، مگر از طریق قوم برگزیده و ... اشاره کرد. در اواخر این فصل، وضعیت قوم بنی اسرائیل در عصر انبیا تا حمله اسکندر در سال ۳۳۲ ق.م و

ورود اندیشه های جدید از فلسفه یونان، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به طور اجمال، در خصوص بخش اول کتاب باید گفت که مؤلف بیشتر به نقل، توصیف و تبیین پرداخته است و از سوی او نقد و تحلیل زیادی در این فصول مشاهده نمی شود، در حالی که مطالب مطرح شده، جای نقد و بررسی عمیق و جدی دارد.

پس از سه فصل بخش اول، بخش دوم کتاب با فصل چهارم، تحت عنوان «یهود در آغاز دعوت مسیح» شروع می شود. ابتدای فصل، به این مسئله پرداخته که هر تمدنی با فرهنگها و تمدنهای مجاور و مشابه خود دارای تعاملات و ارتباطات است، اما یهودیان با اعتقاد راسخ به این که قوم برگزیده خدا هستند و با تمسک به شرایط سخت شریعت و محدود شدن در منطقه دریای مدیترانه و سرزمینهای سوریه و فلسطین، چندان ارتباطی با فرهنگها و تمدنهای دیگر جهان نداشتند. به اعتقاد نویسنده، علی رغم رشد و تکامل فرهنگها و تمدنهای مختلف، قوم یهود، همان گونه که نویسنده اسپانیایی «اولاگو olago» می گوید: «اسیر افق تنگ اعتقادات دینی»

خود شد و «با عقیده متحجرانه خود مبنی بر قوم برگزیده خدا بودن» و اصرار بر حفظ سلامت نسل یهود، از حضور در اجتماعات مختلف و تعامل با مردم، خود داری ورزیدند. نویسنده معتقد است که «احساس غربت با تحول و پیشرفت»، «تکبر ناسیونالیستی»، «تعصب دینی» و «ویژگی نژاد پرستی» یهود از هزاران سال پیش تاکنون، آنان را از بینش باز و تحول و پیشرفت باز داشته است.

قبل از دعوت مسیح، در بین یهود، دو جریان دینی مهم و جود داشت که هر دو از متدینین بودند، جریان اول با نام «فریسیین» و جریان دوم با نام «صدوقیین» شناخته می شدند و هر یک از اینان را می توان پیروان فرقه، گروه یا حزبی به شمار آورد. مؤلف در ادامه، به تشریح و تبیین نگرشها، اعتقادات و ویژگیهای دو گروه فوق می پردازد. سپس شرایط یهودیان هنگام ظهور حضرت مسیح و تأیید بسیاری از تعالیم یهود توسط این پیامبر الهی را تبیین می کند. دو بحث پایانی کتاب به تعالیم مسیحی پذیرفته شده و تعالیم مسیحی رد شده از سوی یهود اختصاص دارد.

فصل پنجم، به مسیحیت قبل از

ظهور اسلام می‌پردازد و فرقه‌های مسیحی قبل از اسلام و شرایط دقیق آنها را - بخصوص در اروپا - مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. سپس شرایط موجود در مورد سایر ادیان را در اقصا نقاط عالم - مثل زرتشتی، میتراویه و مانویه در امپراتوری پارس (ایران)، وضعیت و شرایط اسپانیا و اعتقادات و نگرشهای دینی مردم این مناطق - به بحث و تحلیل می‌گذارد.

فصل ششم از بخش دوم، تحت عنوان «یهودیت قبل از دعوت اسلام»، به تحلیل و تبیین وضعیت قوم یهود، در آستانه ظهور دین اسلام می‌پردازد. قوم یهود اندک اندک با بحران مواجه می‌شود و البته سعی می‌کند که آن را به نوعی حل کرده و خلاءهای پیش آمده را پر کند. در سال ۷۰ میلادی که عبادتگاه معروف یهودیان ویران می‌شود و خرابه‌ای بیش باقی نمی‌ماند برای اجتماع و تقدیم قربانی، مکانی موجود نبوده است، به همین دلیل، معابد معروف به کنست، در اقصا نقاط محل زندگی یهودیان پراکنده می‌شود و به تدریج، نقش مهمی در حیات قوم یهود پیدا می‌کند، و تنظیم برخی امور و تعلیم بعضی

سلوک به عهده کنست قرار می‌گیرد، اما «قوم برگزیده، همچنان در پی ساختن عبادتگاه بزرگی در «سرزمین اسرائیل جاودان» بود. مؤلف در ادامه به خوبی وضعیت قوم یهود را در شرایط و موقعیت زمانی جدیدی که در آن واقع شده‌اند مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. بحث بعدی کتاب، «قوم برگزیده خدایا قوم مورد غضب قرار گرفته» است، قوم برگزیده خدا پس از ظهور حضرت عیسی و آمدن دین مسیحیت، به قوم شرور و مورد غضب تبدیل می‌شود. تحلیل و اثبات این موضوع، با استناد به آیاتی از انجیل در این مبحث مطرح شده است. ادیان عرب، قبل از اسلام و شرایط سیاسی - اجتماعی و موقعیت هر یک از آنها در جامعه همراه با تحلیل مؤلف، آخرین بحث این فصل به شمار می‌رود.

فصل هفتم از این بخش به ظهور اسلام پرداخته است. جهان در قرن هفتم میلادی، دچار بحران فکری حاد بود. دین یهود با تنگ نظری، کج فکری، افق دید محدود و اعتقاد به برتری نژادی، مسیحیت را به طور مکرر مورد حمله قرار می‌داد. دنیای مسیحیت نیز به فرقه‌های متعدد و

مختلفی تقسیم شده بود و بزرگان آن برای وحدت دینی و انسجام اجتماعی تلاش می کردند. در چنین شرایطی، اسلام با آموزه های جدید، اصول قوی و نگرش جهانشمول ظهور کرد. دیدگاه عقلانی و فراگیر آن، محل هیچ نزاع و مناقشه ای باقی نگذاشت. حل معضلات دینی و مشکلات اجتماعی، دو هدف اساسی اسلام بود. مؤلف در بحث اسلام و یهودیت، موضوعاتی چون جهانی بودن اسلام، اسلام و یهودیت و مسیح و اسلام و یهودیت و ابراهیم را با استناد به آیات قرآن مورد بحث قرار داده است. سپس در بحث رابطه اسلام با مسیحیت، با استناد به آیات قرآن، به موضوعاتی چون اسلام و مسیحیت و یسوع، سالم و مبدأ سه گانه مورد اعتقاد مسیحیت و جریان صلیب و خطای اصلی در این مورد، می پردازد. در این فصل نیز مؤلف بیشتر به توصیف و تحلیل پرداخته و تا حدی از نقد مطالب مطرح شده، شانه خالی کرده است، اگر چه تحلیل های او عمیق و قابل توجه است.

بخش سوم کتاب، با فصل هشتم، تحت عنوان «اسلام و مسیحیت و مقابله

اسرائیلی» آغاز می شود. مؤلف در ابتدای فصل به تحلیل تاریخی و اعتقادی یهودیان می پردازد و با ذکر برخی اختلافات و تقسیم بندی های داخلی قوم یهود، مانند «اشکنازیم» و «سفاداریم»، نگرشها و دیدگاه های قوم یهود و ارتباط این نگرشها با جهان خارج و عملکرد یهودیان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. برخی از بزرگان یهود، مرزهای امت اسرائیل را هر نقطه ای از عالم می دانند که یک یهودی در آن زندگی می کند، اما دولت را هدفی می دانند که فرزندان یهود در انتظار آن و در پی آنند. به نظر آنان، مهمترین خطری که در حال حاضر قوم یهود را تهدید می کند، ارتباط و تعامل آنها با سایر اقوام و احتمال اختلاط این نسل با غیر یهودیان است. این ازدواج با غیر یهودیان، مهمترین عاملی است که موجب بدبختی و بروز مشکلات برای قوم برگزیده خدا شده است، اگر چه عوامل دیگر، مانند تردید در مورد قدرت مطلق خداوند، جدایی دین از سیاست، انحطاط اجتماعی، گرایش به مادیات به بهانه رد معنویات و ... را نمی توان از نظر دور داشت. مؤلف به تحلیل عمیق خود در مورد

قوم یهود در ابعاد تاریخی و اجتماعی و اعتقادی ادامه می‌دهد و سعی می‌کند بین مباحث خود با مسایل روز پیوندی برقرار سازد. بحث بعدی کتاب، مجدداً به اسلام و یهود باز می‌گردد. دو مبدأ و اصل اساسی دین یهود، عبارتند از: ۱- ایمان به خدای یکتا ۲- برگزیده شدن قوم بنی اسرائیل برای نشر این ایمان.

مؤلف، این نکته مهم را مورد بحث قرار می‌دهد که اگر چه در اولی، دین اسلام با یهود موافق است، اما در مورد دوم که مبنای نژادی و قبیله‌ای دارد و تبعات بسیار منفی به بار می‌آورد، دین اسلام، دارای اختلاف اساسی با یهود است و به کلی آن را قبول ندارد. پس از این بحث، مؤلف، موضوع خروج قوم بنی اسرائیل از سرزمین کنعان را مورد توجه قرار می‌دهد، اما این بار نگرشی نو و روزآمد به موضوع دارد، و پس از آن بحث بازگشت یهودیان را مطرح می‌کند و آن را به مبنای اعتقادی تشکیل دولت یهود و در نهایت، پروژه تشکیل دولت یهود و شکل‌گیری صهیونیسم متصل می‌سازد. تحلیلهای مؤلف در مباحث فوق، عمیق و خواندنی است.

فصل نهم کتاب با عنوان «آنچه باید اعراب مسلمان و مسیحی بدانند»، صهیونیسم را ضد مسیحیت و ضد اسلام می‌داند و به بحث و تحلیل در این مورد می‌پردازد. در این فصل کوتاه، مؤلف به این نکته اشاره می‌کند که جوهره و اصول و اعتقادات یهودیان به گونه‌ای است که نه فقط با فلسطینی‌ها، که با همه اعراب، مشکل دارند و نه فقط مخالف اسلام که مخالف مسیحیت نیز هستند.

فصل دهم کتاب، تحت عنوان «محاكمه مسیح» به نگارش درآمده است. این فصل به یک موضوع کاملاً اعتقادی بین یهودیت و مسیحیت می‌پردازد و موضوع آن، محاكمه حضرت مسیح (ع) است. مؤلف در اواخر فصل، ابعاد سیاسی این موضوع کاملاً اعتقادی را روشن می‌کند و نقاط حساس عقاید یهود در مورد محاكمه و بازگشت مسیح را با سایر عقاید و اعتقادات آنها- بخصوص مسئله سرزمین و بازگشت به سرزمین موعود- نشان می‌دهد.

آخرین فصل کتاب به بحث «ضدیت صهیونیسم با اسلام» اختصاص دارد. در ابتدای فصل، با اشاره به دعوت حضرت

ابراهیم (ع)، اتصال دین اسلام به دعوت ابراهیم براساس دو اصل مهم ۱- توحید و یگانگی مطلق خداوند و ۲- برابری کامل تمام انسانها، را یادآور شده است. مؤلف سپس با طرح یک بحث تاریخی و تحلیل آن، به نقد و بررسی عملکرد اعراب در مقابل ادعاهای یهود، مناقشه اعراب و اسرائیل و مسئله فلسطین پرداخته و تشتت، بی برنامه‌گی، رخوت، بی تفاوتی و بی مسئولیتی اعراب را به شدت مورد انتقاد قرار داده است و معتقد است که هنوز هم اعراب، متحد نیستند و مسلمانان بیدار نشده‌اند. مؤلف، سپس بحث بسیار مهمی را مطرح می‌کند و یکی از اهداف و آرزوهای مهم قوم یهود را - که مسئله معبد سلیمان است و آنها به دنبال تحقق آن هستند- مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. اگر چه بعدها کنست توانست به مکانی برای گردآمدن و استغفار قوم یهود تبدیل شود، اما تجدید بنای معبد سلیمان از اهداف اصلی این قوم به شمار می‌رود. مؤلف ضمن ارایه تحلیل تاریخی و اعتقادی از معبد سلیمان، یادآوری می‌کند که این معبد، اولین بار به دست سلیمان بنا گردید و در سال ۵۸۶ ق.م،

توسط «نبوخذ نصر» (بخت النصر) تخریب گردید؛ در سال ۵۳۶ ق.م، «عزرا» و «ناحوم»، مجدداً آن را بنا کردند و در سال ۴۴۷ ق.م توسط «هیرودوس» ترمیم و تعمیر گردید. در سال ۷۰ م، «تیتوس» امپراتور روم، این معبد را ویران کرد. تجدید بنای این معبد از آن زمان تاکنون، از برنامه‌ها و آرزوهای اعتقادی قوم یهود بوده است و یکی از اهداف آنان از آزادسازی سرزمین موعود و بازگشت به آن، تجدید بنای همین معبد است. به عقیده یهودیان، جایگاه این معبد که تجدید بنای آن از نظر آنان ضروری و غیر قابل چشم‌پوشی است «مسجد الاقصی» می‌باشد. نقشه‌ها و اقدامات متعدد صهیونیستها در مورد «مسجد الاقصی» در همین راستا ارزیابی می‌شود. آنان هر لحظه منتظرند با بهره‌گیری از تفرقه و تشتت مسلمانان و ایجاد شرایط ساختگی، مانند آتش سوزی «مسجد الاقصی»، این هدف خود را عملی سازند.

مؤلف در پایان این فصل، اتفاق نظر و اتحاد یهودیان در مقابل اعراب را متذکر می‌شود و تصریح می‌کند که اینان علی‌رغم این که از ملیتهای مختلف و با فرهنگها و

زبانهای گوناگون هستند. و گاهی در زندگی اجتماعی نیز به طور جدی با یکدیگر دچار تناقض می شوند. اما به سبب ضرورت دفاع از خود، متحد شده اند و با تمام توان، همکاری و تلاش می کنند. مؤلف به انگیزه های مختلف اسرائیلی ها در مورد کشتار مسلمانان اشاره می کند و نژادپرستی قوم یهود را یکی از عوامل اصلی آن می داند. در پایان نیز مجدداً از پراکندگی و بی تفاوتی مسلمانان در تمام عرصه ها، اظهار ناراحتی و تأسف می کند.

بخش سوم کتاب، مانند دویخش اول چندان به نقد یهود و مبانی فکری و اعتقادی قوم یهود پرداخته است. مؤلف، گاهی به صورت احساسی و شعاری، اعراب را مورد انتقاد قرار داده است که این انتقادات را بیشتر می توان سیاسی به حساب آورد تا علمی.

در باره کتاب معرفی شده، نکات زیر، گفتنی است:

۱- تحلیل های کتاب تقریباً در تمام بخشها و فصول، عمیق، جدی و قابل تأمل است، بخصوص که توانسته زمینه های تاریخی را با ابعاد اعتقادی قوم یهود پیوند

زند و متناسب با هر دو، به تبیین عملکرد این قوم بپردازد.

۲- تدوین این مطالب و آرایه تحلیل های علمی متناسب با آن، به لحاظ متدلوژیک، نیازمند مبانی فکری منسجم و به لحاظ علمی، نیازمند اطلاعات گسترده تاریخی و اعتقادی است که به نظر می رسد مؤلف از این ویژگیها برخوردار بوده است.

۳- علی رغم موارد فوق، کتاب بجز در مورد آیات تورات، انجیل و قرآن، فاقد هرگونه استناد و پاورقی است. مؤلف، روشن نکرده که اطلاعات مهم، اساسی و ارزشمند تاریخی که آنها را مبنای نگارش و تحلیل کتاب خود قرار داده است تا چه حد متقن و قابل اعتماد هستند و منابع و مراجع آنها کجاست.

۴- مؤلف چندان به نقد اعتقادات، اندیشه ها و نگرشهای یهود پرداخته و بیشتر به نقل، تبیین و تحلیل بسنده کرده است؛ اگر چه تبیین و تحلیل های او علمی و عمیق است.

۵- به نظر می رسد عنوان کتاب، چندان مناسب نیست، زیرا مؤلف در فصول آخر، بخصوص در مباحث اسلام و مسیحیت،

کیفیت و نحوه خطر یهود برای این دو مکتب را به خوبی نشان نداده است و به بیان کلیات اجمالی بسنده کرده است.

۶- مؤلف در اواخر کتاب، با صبغه شعاری و احساسی، از پراکندگی و تشتت اعراب انتقاد می‌کند، ولی هیچ‌گونه راهکار عملی نشان نمی‌دهد. با توجه به دور نمای علمی کتاب، انتظار می‌رفت مؤلف، دستکم در حوزه اندیشه و اعتقادات، راهکاری عملی

و قابل توجه ارائه دهد، یا خود به رد و طرد مبانی فکری یهود و صهیونیسم بپردازد. شاید هم رسالت کتاب را در این حد نمی‌دانسته است.

۷- علی‌رغم نکات گفته شده و نقطه ضعفهای احتمالی، در مجموع می‌توان کتاب را «قوی» و «خوب» ارزیابی کرد.





پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو د پوهنتون
پرتال جامع علومو انساني